

اوایل که خبرهایت می‌رسید، دلم می‌خواست سرم را بگویم به دیوار. دلم می‌خواست یکی را پیدا کنم و آن قدر گلویش را فشار دهم تا خفه شود. واقعا شناس آوردی که آن روزها دم دستم نبودی. حتماً خودت هم یک جورهایی می‌فهمیدی که به ملاقاتم نمی‌آمدی. البته هنوز بسته‌هایت می‌رسی؛ پولت همین‌طور. وقتی با خودم فکر می‌کردم که این پول از کجا می‌آید، دلم می‌خواست بگیرمت و تمام آن اسکناس‌ها را فرو کنم توی گلویت. چطور توانستی یا من این کار را بکنی. منی که آن قدر عاشقت بودم. بعد که دیدم دستم به جایی بند نیستی، به فکر افتادم که خودم را بکشم. نمی‌شد. نمی‌گذاشتند.

آن جایی که من بودم، آدم اختیار جان خودش را هم نداشت. فقط می‌توانی بنشین، فکر کنی و فکر کنی و از پشت آن میله‌های سیاه که سقف ما را از سقف آسمان جدا می‌کرد، چشم بدوزی به کیوت‌هایی که از آزد پر می‌کشیدند و می‌رفتند هر جا که بخواهند. هم‌بندی‌ها به هم می‌گفتند، بی‌خیال. برای تو چه فرق دارد که زنت چه می‌کند. به فکر خودت باش. شاید هم راست می‌گفتند.

زنی که مرد بالای سرش نباشد، به هر سو کشیده می‌شود. دیگر روی نشستن در میانشان را نداشتم. حرف مردم از میان هر دیواری عبور می‌کند؛ حتی دیوارهای ضخیم زندان. بعد به فکر افتادم که بفهمم او کیست. آن مردی که این چنین دلت را ربوده بود، که می‌توانست باشد؟ با خودم فکر می‌کردم که حتما جوانی زیباست. مثل آن شاهزاده‌هایی که شب‌ها در قصبه‌هایت برآیم می‌گفتی. آن وقت‌هایی که سپرم را روی پایت می‌گذاشتم و شلال موهای آخربایات می‌ریخت توی صورتم. قلقلکی بودم اما از آنها خوشم می‌آمد. چه سست و چه سرمستی‌ای می‌توانست بالاتر از آن باشد. حالا پاهای تو جایگاه سری دیگر بود و کتاب‌های گوش شنوای دیگری داشت. آن مرد که بود؟ از هر که می‌پرسیدم، می‌گفت که نمی‌داند. می‌گفتند که ما نمی‌دانیم و از دیگری بپرس.

می‌دانستم که دروغ می‌گویند. مثل همه‌ی افرادی که وقتی بیرون هم بودیم، فقط به هم دروغ می‌گفتند. دروغ‌هایی که از همان لحظه که چشم بر جهان گشودم، همراهم بودند. دروغ‌های مادر؛ دروغ‌های پدر. دروغ‌های خواهرهایی که سال‌هاست آنها را ندیدم. دروغ‌های معلم‌هایی که همه از واقعیت فرار می‌کردند و دروغ‌های مأموران آگاهی که می‌گفتند می‌خواهند بهم کمک کنند. می‌گفتند تو این برگه‌ها را امضا کن تا بتوانی بروی. می‌گفتند امضا کن تا دیگر نخواهی این شکنجه‌ها را تحمل کنی. نامردها می‌دانستند که چکار کنند تا جایش معلوم نباشد. تا وقتی پهلوی قاضی می‌روی، بعد از ساعت‌ها انتظار در آن راهروهای سلوغ که همه به تو لباس راه راهت و دستبندهایی که دیگر زندانی‌ها را به تو



<b>هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۲۲۰۳۳-۳۱۱۰-۱۳۹۶ مورخ ۹۴/۸/۵ هیات اول موضوع تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی مریم محمدی خذاری فرزند احمد به شماره شناسنامه ۱۰۲۷۱ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱/۱۳۴ مترمربع پلاک ۱۱۳۲۲ فرعی از ۱۳۱۹ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۴۵۲ فرعی از ۱۳۱۹ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی عبدالعلی ثاقب‌برای محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی نداشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۸/۲۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۸</p>
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

<b>هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۲۰۵۱۵-۳۱۱۰-۱۰۱۹۵۷ مورخ ۹۴/۷/۱۶ هیات سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی رستم خشنود فرزند صفر به شماره شناسنامه ۹۲۴۲۶ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۰۰ مترمربع پلاک ۱۹۵۸ فرعی از ۲۰۸۱ اصلی مغروز و مجزی شده از ۲۰۸۱ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی زهرا جمشیدی‌نژاد محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی نداشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۸/۲۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۸</p>
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

حلقه کرده چشم می‌دوزند، آن وقت که وارد آن اتاق پر از پرونده می‌شوی و جلوی آن مرد ریشوی کت و شلواری می‌ایستی، نتوانی ثابت کنی که آن اعتراف‌ها را زیر شکنجه انجام داده‌ای. نتوانی بگویی که در آن ساعت‌ها و روزها و ماه‌ها، بر تو چه گذشته. آن وقت‌هایی که تنها وقتی رنگ آفتاب را می‌دیدی که درست در ساعت معینی، در آن زیرزمین‌نمور پر از شیش باز می‌شد تا مته‌ها به قضای حاجت بپردازند. آن وقت‌هایی که هر لحظه‌اش آن قدر فکرهای سرت بهت فشار می‌آورد که آن ثانیه هزار سال دوام پیدا می‌کند. مأمور همراهت تمام مدت به تو نگاه می‌کند. گویی از پشت چشم‌های ریز خاکستری می‌خواهد بگوید که حواست باشد؛ اگر جلوی قاضی آبرویمان را ببری، خب، بعد دوباره مهمان خودمانی و آنجا قاضی‌ای نیست که به دادت برسد. حتی او هم که مثلا در بین مأمورها بعضی وقت‌ها نقش خوب را بازی می‌کرد که مثلا بهترینشان بود، حتی او هم تمام مدت به من دروغ می‌گفت. فقط تو بودی که بهم دروغ نمی‌گفتی. فقط در چشم‌های تو بود، که اولین بار آن روز در دانشگاه، دیدم که این یکی دیگر نمی‌خواهد بهم دروغ بگوید. دیدم که نوری که از پس آن چشم‌های آبی به من لیخند می‌زند، آن چیزی نیست که در تمام مدت زندگیم در چشم‌های دیگران دیده بودم. اما دانشجوی معماری را چه به من. منی که دیپلم نگرفته وادار شده بودم بیروستان را رها کنم و بروم. اصلا گذار من چطور آن روز در دانشگاه افتاده بود و چطور شد که با تو برخورد کردم. سرنوشت بازی‌های عجیبی دارد. بازی‌هایی به عجیبی دختری که حاضر است پای همه چیز ایستد و حتی خانواده‌اش را به خاطر مردی مثل من رها کند. مردی با قد متوسط و چشم‌های عسلی. مردی که در طول زندگی‌اش، تنها دل‌خوشی‌اش این بوده که مدام از این آرایشگاه به آن آرایشگاه برود و مدل موهایش را عوض کند. مردی که هر روز شعری تازه را یاد بگیرد و سعی کند آن را از بر بخواند تا شاید غم‌هایش را در سایه‌ی غم حافظ فراموش کند و آن وقت آن مرد سوار بر اسب سفید، از بد حادثه متهم به قتل بشود و بیافتد زندان. نامردی تقصیری نداشتی یا نداشتم. نمی‌دانم کدام درست بود یا نبود. اگر آن روز به بنگاه آن کثافت نمی‌رفتم و آن قشقرق را راه نمی‌انداختم، شاید هنوز هم تو کنارم بودی و من کنارت. شاید آن همه شاهد نمی‌آمدند و شهادت نمی‌دادند که کاری را که روحت هم خبر ندارد، تو انجام داده‌ای. خیلی به آن لحظات فکر کردم. ساعت‌ها و ثانیه‌ها و سال‌ها. آن وقت‌ها که تیک تاک عقربه‌ی ساعتی وجود نداشت و زمان معلوم نبود که اصلا به جلو می‌رود یا نه. آن وقت‌ها که محکوم شده‌ای و از زندان آگاهی انتقالت می‌دهند به زندان مرکزی. آن وقت‌ها که کم کم همه فراموشت می‌کنند. آن وقت‌ها که

## داستان

شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴
۲ صفر ۱۴۳۷
Nov 14۰ 2015
سال بیستم
شماره ۵۶۱۹

# آخرین نامه

**علی پاینده**



دیگر پدرت و پس از مدتی حتی مادرت هم به ملاقاتت نمی‌آید. دیگر فک و فامیل و خواهرهایت که اصلا از اول هم به ملاقاتت نمی‌آمدند. یکبار که یکی‌شان را در راهروهای دادگاه دیدم، که اصلا معلوم نبود به چه دلیل آنجاست، رویش را برگرداند و وانمود کرد که اصلا مرا ندیده. و فقط تو بودی. تو بودی که در تمام آن سال‌ها کنارم بودی. تو بودی که می‌آمدی و وقتی از پشت آن شیشه‌ی گرد گرفته، گوشی تلفن رنگ و رو رفته را به دست می‌گرفتی، سعی می‌کردی اشک نریزی و همیشه لبخند بزنی. ولی من می‌دیدم که وقتی می‌رفتی، آن هنگام که آخرین قدمها را تو را سمت در بزرگ آهنی برمی‌داشتی، همیشه دستمالی بر می‌گرفتی و گوشه‌ی چشمت را پاک می‌کردی. ولی من می‌شنیدم، که چقدر پدر و مادر و برادرت بهت اصرار می‌کردند که نکن. که دادخواست غیابی بفرستی و تقاضای طلاق کن. که رها کن این قاتل لعنتی را تا در آن زندان پر از شیش بپوسد. که به فکر خودت باش. که جوانی‌ات را بر باد نده و تو هر بار جلوی همه می‌ایستادی و به هیچ قیمتی حاضر نبودی مرا رها کنی ولی حتی تو هم... حتی تو هم سرانجام مرا رها کردی. پشت کردی و رفتی دنبال زیبایی‌های زندگی. زیبایی‌هایی که در مردی مثل من، برای هیچ دختری یافت

راحت باشد و دیگر نخواهی بروی درست تحقیق کنی که آن قتل را که انجام داده. مظلونی که صبح روزی که قتل اتفاق افتاده، با آن مقتول گلاویز شده و سر دیرکرد پول رهن خانه‌اش جلوی همه‌ی مردم هر چه از دهانش زارنده به او گفته. این طور وقتی علی ریاحی را شب غرق به خون و چاک چاک در منزلش پیدا می‌کنند، خیلی راحت و با اولین تحقیق از اهل محل معلوم می‌شود که قاتل کیست. مستأجری که نه پدری داشت تا مثل خیلی تازهدامادهای دیگر وقتی به خانه‌ی بخت می‌رود برایش آپارتمانی تهیه کند و نه خانه‌ی مادری‌ای که وقتی چند روز وقت تلف می‌شود تا منزل جدیدی بیاید، بتواند اثاثش را آنجا نگاه دارد و آن بخت برگشته را وقتی می‌گیرند، هیچ کس نیست که سندی برایش بگذارد یا وکیلی بگیرد تا مأموران آگاهی نتوانند هر چه خواستند به او ببنند. این چیزها را تو خودت خوب می‌دانی. خیلی بهتر از من. این چیزها را می‌دانستی و باز هم به من خیانت کردی. رفتی و با آن جوانمردی ازدواج کردی. تنها کسی که توانست مرا از آن زندان در بیاورد. تنها کسی که توانست ثابت کند هیچ مدرک درستی علیه من نبوده و اعتراف‌ها در شرایط غیرقانونی گرفته شده. تنها کسی که پرونده‌ها را آورد و به قاضی گفت که هیچ قطعی در خانه‌ی آن مقتول شکسته نشده و قاتل حتماً کلید داشته و من چطور می‌توانستم کلید داشته باشم! اما چرا؟ تو چرا این کار را با من کردی؟ بارها تماس گرفتم. چه در زندان و چه بیرون زندان. هیچگاه جواب ندادی. هیچگاه نگفتی که برای چه با کمک همان وکیل طلاق گرفتی و بعد با خود او ازدواج کردی. لاقال اگر روی جواب دادن نداشتی، می‌توانستی جواب نامه‌هایم را بدهی. نامه‌هایی که این آخرینشان است. نمی‌دانی بر من چه گذشت. گشتم. گشتم. خانه به خانه و کوچه به کوچه آن هم وقتی هیچ کس حاضر نبود کمکی بکند. همه رویشان را برمی‌گرداندند و وانمود می‌کردند که غریبه‌ام. وانمود می‌کردند که اصلا مرا نمی‌شناسند. لحن کلماشان جوری بود انگار هرگز در زندگی‌شان مرا ندیده بودند. بعضی‌هاشان حتی پشت سرم متلکی می‌پراندند. آن هنگام که من دردانه پشت می‌کردم و می‌خواستم بروم. متلک‌هاشان مرا به یاد آن داستانی می‌انداخت که برایم خواندی. داستان آن شیری که هر روز به آن مرد کیسه‌ای زر می‌داد و وقتی مرد او را به کارهایش دعوت کرد و شیر موقع غذا خوردن کیف‌هاش درآورد، زن مرد متلکی پراند. مثل به زن حمله کرد و مرد شمشیر کشید و بر سر شیر کوبید. شیر رفت. مرد هیژم‌شکن بود. هر چه داشت خورد و مجبور شد دوباره به جنگل برود. وقتی شیر را دید، شیر گفت که جای زخم شمشیر خوب شده؛ اما جای زخم زبان زنت هنوز خوب نشده. راست می‌گفت. جای زخم زبان‌ها هرگز خوب نمی‌شود. تا ابد با تو خواهند

ماند و در جایی، جایی تاریک در ماوراء ذهنت، همیشه آزارت خواهند داد. تا تو همیشه منتظر موقعیتی بمانی، تا آن آزارها را تلافی کنی. تا کسی را بیایی و او را مسئول تمام مشکلات و بدبختی‌هایی که سرنوشت پیش پایت گذاشته بدانی. تا آن ثانیه‌ها و ساعت‌ها و سال‌های زندگی را همه در لحظه‌ای بر سر او خالی کنی و آن موقعیت دست داد. باقتمت. تو بودی و او. تو بودی او و فرزند او از رحم تو. در آن پارک. باید به یاد آوری، دو روز پیش را می‌گویم. درست کنار آن سرسره‌ی قرمز رنگ نشسته بودی. تو مرا نمی‌دیدی اما من خوب تو را می‌دیدم. خیلی خوب. از پس آن مشاهدهای بلند. آن وکیل می‌خندید و تو هم لیخند می‌زدی. لیخندهایی که با لیخندهای قبلی‌ات فرق داشت. همان لیخندهایی را می‌گویم که وقتی دست روی صورت می‌گذاشتی می‌زدی. اشتباه نمی‌کنم، آن لیخندها چیز دیگری بود. ولی چه فرق می‌کرد. در هر حال تو لیخند می‌زدی و من باید لیخند تو و لیخند جوانمردی را برای همیشه روی صورتان خشک می‌کردم تا دیگر هیچ زنی به هیچ مردی خیانت نکند تا دیگر هیچ دل عاشقی شکسته نشود. تا دیگر... کمی چرخیدم تا کاملا از پشت سر باشد. به سمتان آدمم. قدم به قدم و لحظه به لحظه در حالی که دستم در جیبم بود و دسته چاقوی ضامن‌دار را می‌فشرد، و آن وقت بود که چشمم به او افتاد. به دخترت. آن وقت که از آن سرسره پایین آمد و در آغوش تو جای گرفت. پشت تو به من بود و روی او به صورت من. چشم در چشم.

تا آن لحظه درست ندیده بودمش. چقدر شبیه تو بود. با همان بینی قلمی. با همان چشم‌های آبی. با همان پوست گندمگون و موهای خرابی. انگار نه انگار که پدرش آن مرد کثافت بود. انگار نه انگار که نیمی از زن‌های وجودش را از دیگری گرفته بود. درست به مانند سببی که از وسط به دو نیم کرده باشد، همان لیخند تو را داشت. نه، آن لیخندی که آن روز بر چهره داشتی را نمی‌گویم، لیخند قبلیت بود. درست به مانند آن روز که آخرین بار دیدمت و آن وقت بود که پاهایم سست شد. آن وقت بود که دیگر نتوانستم قدم بردارم. آن وقت بود که چاقوی که محکم گرفته بودم از دستم رها شد و از کنار جیبم بر زمین افتاد و آن وقت بود که رفتم. اشک‌ریزان برگشتم و پا به فرار گذاشتم. دویدم. دویدم. نمی‌دانم پا چه سرعتی و به کدام سو. نمی‌دانم... دیگر چه فرق می‌کند. چه فرق می‌کند که حالمت را برایت شرح دهم. مثل آن روزها در دانشگاه. مثل لوح نامه‌هایی که برایت می‌نوشتم. دیگر نه تو مال من هستی و نه من مال تو. این... این... این آخرین نامه‌ی من به تو است. امیدوارم که دیگر هرگز چشمم به چشمت نیافتد. امیدوارم که بتوانم برای همیشه فراموشت کنم. و امیدوارم... امیدوارم... دیگر امیدی وجود ندارد.

### ثبتی و دادگستری

<b>هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۰۷۲۸۸۲۰-۳۱۱۰-۱۳۹۶ مورخ ۹۳/۹/۲۵ هیات سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی سکینه دهقانی فرزند سیف‌اله به شماره شناسنامه ۲ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۳۷/۱۰ مترمربع پلاک ۷۲۲۰ فرعی از ۲۰۸۳ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۲۰۸۳ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی سیف‌اله دهقانی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی نداشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۸/۷ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۸/۲۳</p>
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

<b>هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۰۱۹۴۷۴-۳۱۱۰-۱۳۹۶ مورخ ۹۴/۷/۱۹ هیات دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی ماهرخ نیک‌رف<span></span>تار فرزند علی‌اکبر به شماره شناسنامه ۱۷۹۹۳ صادره از اهواز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۸۰ مترمربع پلاک ۱۹۵۹ فرعی از ۲۰۸۱ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۲۰۸۱ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی شهرداری شیراز محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی نداشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۸/۲۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۸</p>
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

۲۰۲۲۸م/الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

<b>هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۰۱۸۳۱۷-۳۱۱۰-۱۳۹۶ مورخ ۹۴/۷/۱۹ هیات سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی خانم جان جان نظری فرزند اله‌قلی به شماره شناسنامه ۲۶ صادره از اردکان در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۴۸/۹۰ مترمربع پلاک ۴۱۲۳ فرعی از ۲۱۳۹ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۲۱۳۹ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی جمال امامی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، طرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۸/۷ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۸/۲۳</p>
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

<b>هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۰۱۹۴۵۲-۳۱۱۰-۱۳۹۶ مورخ ۹۴/۷/۱۹ هیات دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی بیبود همت‌زاده فرزند شاه میرزا به شماره شناسنامه ۳۷۴ صادره از فیروزآباد در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۹۹/۳۲ مترمربع پلاک ۷۲۷۶ فرعی از ۲۰۸۳ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۲۰۸۳ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی اکبر دهقانی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۸/۲۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۸</p>
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

۲۰۲۲۶م/الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

۲۰۲۲۹م/الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

۲۰۲۲۸م/الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین